

An Analysis of Some Ambiguities of Jahangosha-ye Juwayni's History

Mahmoud Rezaei Dasht Arzhaneh*

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran

Jamal Ansari Jaberi

M.A. Student in Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran

Abstract

Jahangosha-ye Juwayni's history is one of the most valuable classical Persian prose texts, that is very important in both historical and literary terms. While many explanations have been written about this great work and tried to explain the difficulties and ambiguities of it, still it seems that some expressions have not been explained as they should, and some of the comments of respected commentators are inconsistent with the context of the text. Therefore in this article, we have tried to review some difficulties and ambiguities of Jahangosha-ye Juwayni's History according to the intertextual and textual evidence to present more appropriate meaning. So the idiomatic expressions Bad bar kasi jastan, kheumeh be Sahra zadan, Ghovvad, az rahe tahatok dar keshti neshastan, az tamakkon rojoom bar hojoom emtenaa kardan, andisheh dashtan, laal e masooh, mostadfea, hasher, nefar, sader & vared, obneh, beraz, fara ab dadan, etc were analyzed.


Keywords: Ata Malek Juwayni, Jahangosha History, Ambiguities.

* Corresponding Author: mrezaei@shirazu.ac.ir




نقد و بررسی برخی از ابهامات تاریخ جهانگشای جوینی

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز،
ایران

محمود رضایی دشت‌ارژنه * 

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

جمال انصاری جابری 

چکیده

یکی از موثق‌ترین منابع مطالعه عهد مغول، «تاریخ جهانگشای جوینی» است که هم از نظر ادبی و هم از نظر تاریخی، اثری سترگ و درخور توجه است. با اینکه تاکنون شرح‌ها و تعلیقات متعددی درباره این اثر سترگ نوشته و سعی شده که گره از فروبستگی‌ها و ابهامات آن گشوده شود، اما هنوز به نظر می‌رسد که برخی از عبارات، آنچنان که بایسته است، شرح و تبیین نشده و برخی از دیدگاه‌های شارحان محترم با افتار متن ناسازوار است. از این رو، در این جستار کوشش شده که با روشی توصیفی تحلیلی - با توجه به فراین درون‌متنی و برون‌متنی - برخی از عبارات تاریخ جهانگشا بازبینی و معنایی درخورتر ارائه شود؛ چنانکه عبارات «باد بر کسی جستن»، «خیمه به صحرا زدن»، «قواد»، «از راه تهتک در کشتی نشستن»، «از تمکن رجوم بر هجوم امتناع نمودن»، «اندیشه داشتن»، «لعل ممسوح»، «مستدفئی»، «حشر»، «نفار»، «صادر و وارد»، «ابنه»، «براز»، «فرا آب دادن» و موارد دیگر در این جستار تشریح شده است.

کلیدواژه‌ها: عظاملک جوینی، تاریخ جهان‌گشا، ابهام‌ها.

مقدمه

عظاملک جوینی در سده هفتم، مقارن یورش ویرانگر مغول به ایران‌شهر، کتابی را در شرح احوال و اوضاع آن روزگار سیاه و دهشتناک به سامان رساند که هم از نظر ادبی و هم تاریخی یکی از بی‌بدیل‌ترین آثار منشور کلاسیک گستره ادب فارسی است و از آنجا که خود جوینی یکی از درباریان عهد مغول و از نزدیک حوادث را نظاره‌گر بوده است، ارزش این کتاب چندچندان شده؛ چنانکه یکی از موثق‌ترین منابع مطالعه عهد مغول به‌شمار می‌رود.

جوینی از بزرگ‌ترین مورخان و نویسندگان ایرانی در سده هفتم هجری است. او از خاندان بزرگ صاحب‌دیوانان جوینی است که در قرن پنجم، ششم و هفتم همواره متصدی مشاغل بزرگ دولتی بودند. جوینی از آغاز جوانی وارد کارهای دیوانی شد و از عمال امیر ارغون‌آقا، حکمران خراسان شد. او چند بار در خدمت امیر ارغون به قراقرم، پایتخت مغولستان رفت و برای نوشتن تاریخ خود اطلاعات لازم را به دست آورد (جوینی، ۱۳۸۵ الف). وی در این سفرها آگاهی بسیار از زندگی، طرز تفکر و احوال مغولان را کسب کرده و وقایع را به چشم خویش دیده است. بنابراین، برخی از آنچه در تاریخ جهانگشا آمده، همه از مشهودات وی سرچشمه گرفته است. امتیاز دیگر این کتاب صداقت جوینی در بیان و ذکر وقایع است. نویسنده با بی‌طرفی و صادقانه به ذکر یورش‌ها و حمله و تاراج مغول پرداخته و اگر هم در جایی مدح یا ستایشی کرده از شیوه مرسوم زمان خود تجاوز نکرده است. جوینی نوشتن تاریخ جهانگشا را حدود ۶۵۰ آغاز کرده و حدود سال ۶۵۸ به سامان رسانده است. بیشترین قسمت این کتاب درباره تاریخ حکومت چنگیز و اعقاب اوست و قسمت‌هایی هم به تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیان اختصاص داده است.

۱. ضرورت پژوهش

از آنجا که تاریخ جهانگشای جوینی، علاوه بر اهمیت تاریخی از نظر ادبی نیز بسیار قابل توجه است و یکی از موارد باارزش نثر کهن و مصنوع فارسی است، در دوره‌های تحصیلات تکمیلی نیز یکی از درس‌های ثابت و اصلی دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی است که بنا بر اهمیت آن، تاکنون شرح‌های متعددی بر آن نوشته شده، اما هنوز

کاستی‌هایی در شرح عبارات آن دیده می‌شود. از این رو بایسته است که با پژوهش‌های بیشتر کوشش شود که تا حد امکان ابهامات این اثر سترگ رفع شود؛ امری که نگارندگان در این جستار در پی آن هستند. در این جستار، همهٔ ارجاعات متن تاریخ جهانگشا از نسخهٔ مصحح علامهٔ قزوینی به شرح شاهرخ موسویان است.

۲. فرضیه و پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش دو فرضیه مطرح است:

- دربارهٔ ابهامات تاریخ جهانگشا، پژوهش‌های شایسته‌ای صورت گرفته است.
 - با وجود کوشش شارحان در تشریح ابهامات تاریخ جهانگشا، هنوز کاستی‌ها و لغزش‌هایی در برخی از دیدگاه‌ها وجود دارد.
- با توجه فرضیه‌های مطرح شده، دو پرسش نیز مطرح می‌شود:
- تاکنون چه پژوهش‌هایی در تشریح و تبیین ابهامات تاریخ جهانگشا صورت گرفته است؟
 - آیا پژوهش‌های صورت گرفته درخصوص ابهامات تاریخ جهانگشا، بدون کاستی و لغزش ما را به معنای نهایی عبارات رهنمون می‌شود؟

۳. پیشینهٔ پژوهش

از جمله کسانی که به شرح برخی از قسمت‌ها یا سه جلد تاریخ جهانگشا پرداخته‌اند، می‌توان به علامهٔ قزوینی، احمد خاتمی، شاهرخ موسویان، حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی اشاره کرد. علاوه بر این، خیرالله محمودی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «تأملی در چند واژهٔ مبهم تاریخ جهانگشا» کوشیده است که برخی از ابهامات تاریخ جهانگشا را گره گشاید. یحیی کاردگر (۱۳۸۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهانگشا»، سعی کرده برخی از عبارات مبهم را آنچنانکه بایسته است، معنا کند. بدیهی است در این جستار عباراتی غیر از آنچه در این مقالات آمده، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ جز مواردی که نویسندگان مقالات یادشده نیز در تشریح و تبیین برخی از عبارات به خطا رفته‌اند.

۴. نقد و بررسی

الف- «و علامت امیر بزرگ آن بوده است که رکاب او از آهن بوده است؛ باقی تجملات ازین قیاس توان گرفت و برین جمله در ضیق حال و ناکامی و وبال بودند تا چون رایت دولت چنگیزخان افراخته گشت و از مضایق شدت به فراخی نعمت رسیدند...» (جوینی، ۱۳۸۵ب).

موسویان و خاتمی درخصوص معنای متن مورد نظر هیچ‌گونه اظهار نظری نکرده‌اند. عباسی و مهرکی در توضیح عبارت یاد شده گفته‌اند: «ظاهراً رکاب افراد عادی از چوب یا نخ تابیده بوده و یا اصلاً رکاب نداشته‌اند» (جوینی، ۱۳۹۱) که از اساس نادرست است، چراکه جوینی در این فصل، اوضاع رقت‌بار مغولان را پیش از چنگیزخان بازمی‌نماید و عبارت یاد شده، شرح حال خفت‌بار مغولان پیش از چنگیز است و برخلاف دیدگاه عباسی و مهرکی، مراد جوینی این است که پیش از چنگیز، مغولان چنان زندگی مذلت‌باری داشتند که حتی امیر آن‌ها به جای آنکه رکاب اسپش از طلا یا نقره و تجملات گران‌بها باشد از فلز بی‌قیمت آهن بوده است؛ ادامه جمله نیز مؤید این معنا است: «باقی تجملات ازین قیاس توان گرفت و برین جمله در ضیق حال و ناکامی و وبال بودند».

ب- «امرای قبایل به نظاره عجیب می‌آمدند و از راه اکرام زانوی خدمت می‌زدند. چون باد بریشان جست، قوتی یافتند و حرکتی در کودکان پدید آمد» (جوینی، ۱۳۸۵ب).
خاتمی، عباسی و مهرکی درخصوص معنای اصطلاح یاد شده سکوت کرده‌اند. موسویان درخصوص معنای «چون باد بریشان جست» در پاورقی چنین گفته است: «یعنی وقتی هوای تازه به آن‌ها رسید» (همان). باید توجه داشت که یکی از معانی «باد بر کسی جستن»، همانا «رو آوردن اقبال و خوشبختی به کسی» است (لغت‌نامه دهخدا). از این رو، معنای اخیر دور از ذهن نیست. در شاهنامه نیز همین مضمون با همین معنا آمده که مؤید دیدگاه نگارندگان است:

به یک رزم اگر باد ایشان بجست نباید چنین کردن اندیشه پست
(فردوسی، ۱۳۸۶)

خالقی مطلق در خصوص عبارت «کسی را باد جستن» معتقد است: «سخنی است به گوازه، به معنی آنچه امروزه می‌گوییم باد در کردن، باد در آستین انداختن، چون در معنی پیروزی و کامیابی در نبرد است» (خالقی مطلق، ۱۳۹۱). به نظر می‌رسد در این عبارت، مراد از باد، باد موافق یا شرطه است که وقتی بوزد، زودتر قایق یا کشتی به ساحل می‌رسد؛ بنابراین، کم کم باد بر کسی جستن در معنای رو آوردن اقبال و خوشبختی و کامیابی به کار رفته است (همان).

ج- «او را با جمعی قواد به خدمت پادشاهزادگان بردند و از هر نوع ازیشان بحث و استکشاف واجب داشتند. و آخر فرمودند که تو با مخدوم خود با چندان سوابق حقوق که او را در دمت تو ثابت شده وفا نمودی، ما را نیز از تو طمع یکدلی نتواند بود. او را با تمام اصحاب او به درجه شهادت رسانیدند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان و خاتمی به ترتیب، «قواد» را امیران لشکر معنا کرده‌اند (همان و خاتمی، ۱۳۸۷). عباسی و مهرکی واژه «قواد» را «رهبران و پیشروان» دانسته‌اند (جوینی، ۱۳۹۱) که اگرچه دیدگاه شارحان محترم نادرست نیست، باید توجه داشت که جوینی پس از بیان گفت‌وگوی غایرخان با قراجه و مخالفت سر سخنانۀ غایرخان با تسلیم شدن در برابر سپاه مغول به صراحت بیان می‌کند که قراجه دست‌نگه داشت تا شب شود و پس از شب شدن با جمعی از یاران خود که قصد تسلیم شدن داشتند از دروازه صوفی خارج شدند و خود را تسلیم سپاه مغول کردند و با این کار خود باعث شدند که سپاه مغول که شش ماه در تسخیر اترار جنگیده بودند و راه به جایی نبرده بودند، بتوانند به راحتی و از همان دروازه‌ای که قراجه و یارانش خارج شده بودند به اترار وارد شوند و آن را تسخیر و در ادامه اهالی آن را قتل عام کنند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که جوینی با توجه به حمیت و عرق ملی و تعصب میهنی که دارد، قراجه و یارانش را که با تسلیم شدن در برابر مغول و بازگذاشتن دروازه شهر، باعث قتل عام اهالی شهر اترار شدند، «قواد» را به معنای «دیوث، قلتبان، زن‌جلب و کشخان» خوانده است (لغت‌نامه دهخدا) و جالب است که مغولان نیز با این خائنان به وطن، رفتار شایسته‌ای! می‌کنند: «آخر فرمودند که تو با مخدوم خود با چندان سوابق حقوق که او را در دمت تو ثابت شده وفا نمودی، ما را نیز از تو طمع یکدلی نتواند بود. او را با تمام اصحاب

او به درجه شهادت رسانیدند» که بعید نیست «به درجه شهادت رسانیدند» نیز نوعی استعاره تهکمی در جهت خوارداشت هرچه بیشتر قراجه و یارانش باشند.

د- «و مدبر را کثرت عدت و فرط ابهت از امساک موجود نافع نه ع: الجد ما لم یعنه الجد غدأر، و تدبیر انسان ایشان را دست رد بر پیشانی نتوان نهاد. وَاِذَا اَقْبَلَ اَقْبَلَ وَاِذَا اَدْبَرَ اَدْبَرَ. و اگر به حیل و شوکت و مال و نعمت کاری میسر شدی، ملک و دولت از خاندان ملوک گذشته به دیگری انتقال نکردی و چون نوبت زوال دولت ایشان در رسید، نه حیل و عزایم و آراء ایشان را دستگیری توانست کرد و نه غلبه جنود و قوت پایمردی نمود» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان مرجع ضمیر «ایشان» در متن «و تدبیر انسان ایشان را دست رد بر پیشانی نتوان نهاد» به درستی «خوشبختی و بدبختی» دانسته‌اند، چرا که عبارات پیش از این متن در توصیف خوشبختی است (همان). در ادامه و با وجود سکوت موسویان و خاتمی، عباسی و مهرکی مرجع ضمیر «ایشان را» در متن «و چون نوبت زوال دولت ایشان در رسید نه حیل و عزایم و آراء ایشان را دستگیری توانست کرد و نه غلبه جنود و قوت پایمردی نمود»، «خوشبختی و بدبختی» دانسته‌اند که درست نمی‌نماید و با توجه به بافتار متن، مرجع ضمیر ایشان در عبارت یاد شده، «خاندان ملوک گذشته» است که در سطر پیش از این عبارت آمده و در متن هویدا است.

ه- «تا عاقبت کار به اضطرار رسید و پای از دست اختیار بگذشت و آن جماعت به نزدیک خالق و خلاق معذور شدند و خندق به حیوانات و جمادات انباشته شد و به مردان حشری و بخاری افزاشته، فصیل بازگرفتند و در قلعه آتش زدند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

خاتمی با گذاشتن ویرگول بعد از کلمه «افراشته» متن یاد شده را چنین معنا کرده است: «خندق از وجود حیوانات و اشیاء پر و به سبب اجساد سپاهیان و مردان بخارایی به پشته‌ای تبدیل شد» (خاتمی، ۱۳۸۷). عباسی و مهرکی نیز با گذاشتن نقطه بعد از کلمه «افراشته» به نحوی همین توضیحات خاتمی را تکرار کرده‌اند و در خصوص معنای متن مورد نظر چنین گفته‌اند: «خندق از کثرت حیوانات و اشیاء پر شد و جنازه مردان حشری و بخارایی نیز روی آن انباشته شد» (جوینی، ۱۳۹۱) که دیدگاه شارحان محترم که از سر خوانش غلط متن ناشی شده، نادرست است.

خوانش درست عبارت به این ترتیب است که باید بعد از بخاری ویرگول گذاشت و «افراشته فصیل» را اضافه مقلوب تلقی کرد: «و خندق به حیوانات و جمادات انباشته شد و به مردان حشری و بخاری، افراشته فصیل بازگرفتند» و به این ترتیب معنای عبارت یاد شده چنین می شود که مغولان با استفاده از مردان حشری و بخارایی، دیوار بلند قلعه «افراشته فصیل» را تسخیر کردند. درباره واژه «حشری» نیز یاد کرد این نکته ضروری است که این کلمه در تاریخ جهانگشا، معانی متعددی دارد، اما در اینجا مراد «سپر انسانی و نیروی کار مجانی» است؛ چنانکه در موارد دیگری نیز در همین معنا آمده است: «چون لشکر بدانجا رسید، برفور تمگن از حصار دست نداد. چون تیر و منجنیق آنجا نمی رسید، جوانان خجند را به حشر آنجا راندند و از جانب اترار و بخارا و سمرقند و قصبه‌ها و دیه‌های دیگر که مستخلص شده بود، مدد می آوردند تا پنجاه هزار مرد حشری و بیست هزار مرد مغول آنجا جمع گشت. تمامت را دهه و صده کردند. آنچه تازیک بودند بر سر هر دهه مغولی نامزد گشت تا پیاده از کوه به سه فرسنگی سنگ نقل می کردند و مغولان سواره در جیحون می ریختند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

حال در عبارت مورد بحث نیز منظور این است که لشکر مغول از بخاراییان به عنوان سپر انسانی استفاده کرده‌اند تا از صدمه دیدن از تیرهای تیراندازان بالای باره در امان باشند و در ادامه با استعانت از تیراندازان خود که در میان همین مردمان بخارایی بودند، توانستند تیراندازانی را که بر باره دژ بودند، هدف قرار دهند و دیوار بلند دژ را باز پس گیرند و تسخیر کنند. این نیز گفتمنی است که کاربرد اضافه مقلوب یکی از ویژگی‌های سبکی تاریخ جهانگشا است: «و آن را یاسانانه بزرگ خوانند و در خزانه معتبران پادشاه زادگان باشد» (جوینی، ۱۳۸۵ ب)، «و به هر وقت که اندیشه قتال دشمنی یا قصد یاغی در پیش آید هرچ در آن مصلحت به کار خواهد آمد از مختلفات سلاح‌ها و آلات دیگر تا درفش و سوزن و... تعیین کنند» (همان) و «و ازین خاتون چهار پسر بود که به صدد عظیم امور و جلایل کارها، باخطر گشته بودند» (همان).

و- «و در شهر آنچ مردینه بودند، روی بدو نهادند و آن روز آدینه بود. به شهر در سرای رابع ملک نزول کرد و صدور و اکابر و معارف شهر را طلب داشت. سرور صدور، بلکه دهر، برهان الدین، سلاله خاندان برهانی و بقیه دودمان صدر جهانی او را [محمد غربال] سبب آنک از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت، خلافت داد و شمس محبوبی را به صدارت

موسوم کرد و اکثر اکابر و معارف شهر را جفا گفت و آب روی خود بریخت و بعضی را بکشت و قومی نیز بگریختند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان در خصوص معنای متن «سبب آنک از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت» چنین گفته است: «یعنی از نظر عقل و فضل هیچ مخالف و منکری نداشت (بسیار فاضل بود)» (همان). خاتمی نیز در معنایی همگون چنین استنباط کرده که «سرور بزرگان بلکه آقا و سرور روزگار برهان‌الدین، خلاصه و برگزیده خاندان برهانی و بازمانده خاندان صدر جهانی را که از حیث عقل و فضل هیچ کاستی نداشت، حکم خلافت داد» (خاتمی، ۱۳۸۷). عباسی و مهرکی به معنی کردن اصطلاح «خلاف داشتن از» اکتفا کرده‌اند و اینچنین گفته‌اند: «خلاف داشتن از: در اینجا ظاهراً کم داشتن» که با این استنباط، منظور آن بزرگواران این بوده است: «تارابی یا برهان‌الدین، در عقل و فضل هیچ کمی یا کمبودی نداشت» (جوینی، ۱۳۹۱) که همه دیدگاه‌های شارحان محترم نادرست و با متن ناسازوار است، چراکه همه به معنای اصلی جمله اشاره کرده‌اند؛ چنانکه «خلاف» به معنای «مخالف و لغزش» در گستره ادب فارسی معهود بوده است (لغت‌نامه دهخدا). بنابراین، معنای اصلی عبارت مورد بحث چنانکه دیگر شارحان نیز اشاره کرده‌اند این است که از نظر عقل و فضل هیچ مخالف یا لغزشی نداشت یا در منتهای فضل و عقل کل بوده است.

شارحان توجه نکرده‌اند که جوینی در ابتدای همین فصل «ذکر خروج تارابی» تا توانسته است به شماتت همین محمد غربال بدعت‌گذار پرداخته و در ادامه نسبت به مردم عادی که به راحتی تابع جهل و خرافه می‌شدند، شدیداً چنین جبهه‌گیری کرده است: «عوام الناس را خود چه باید تا تابع جهل شوند». بنابراین، در عبارت مورد بحث، جوینی با کاربرد استعاره تهکمیه هم برهان‌الدین را که محمد غربال جاهل را به خلافت بخارا برگزیده و هم محمد غربال را به باد تمسخر گرفته و برهان‌الدین را به تمسخر «سرور صدور دهر» و «سلالة خاندان برهانی» و «بقیه خاندان صدر جهانی» خوانده و محمد غربال را با استعاره تهکمیه گفته که: «از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت»؛ یعنی «در نادانی و حماقت، تمام عیار بود» و جالب است که خود جوینی در ادامه، این اقدام برهان‌الدین را محکوم کرده و می‌گوید: «اکثر اکابر و معارف شهر را جفا گفت و آب روی خود بریخت و بعضی را بکشت و قومی نیز بگریختند» که عبارت سپسین مؤید دیدگاه نگارندگان است.

ز- «و بازین همه دز را استحکام تمام کرده و چند فصیل بر مدار آن کشیده و دیوار تا ثریا افرشته و خندق را از حد ثری بگذرانیده و به آب رسانیده» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).
 موسویان و خاتمی به ترتیب در خصوص معنای متن مورد نظر به معنا کردن کلمه «ثری» اکتفا و آن را «خاک و زمین» معنا کرده‌اند (همان و خاتمی، ۱۳۸۷). عباسی و مهرکی در خصوص معنای متن مورد نظر چنین استنباط کرده‌اند که «ثری: خاک. عمق زمین. زیرزمین. در ادبیات فارسی نماد نهایت عمق و پستی است در مقابل ثریا که نماد نهایت اوج و بلندی است. آب: اشاره است به عقیده قدما که زمین را بر شاخ گاو و گاو را بر پشت ماهی و ماهی را در آب می‌پنداشتند» (جوینی، ۱۳۹۲) که دیدگاه نادرستی است.
 در نقد توضیحات عباسی و مهرکی، جوینی در دیگر قسمت‌های تاریخ جهان‌گشا از چگونگی حفر همین خندق دور سمرقند یاد کرده است و چنین گفته که: «[سلطان محمد] بیشتر لشکرها در بلاد ماوراءالنهر و ترکستان بگذاشت و از آنجمله صد و ده هزار در سمرقند و فرمود تا دز آن را عمارت کنند و از خندق گوشه‌ای با آب رسانیدند. سلطان روز حرکت بر آن بگذشت» (جوینی، ۱۳۹۲).

بنابراین، با توجه به تصریح خود جوینی، روشن می‌شود که اصطلاح «و خندق را از حد ثری بگذرانیده و به آب رسانیده» به معنای این است که خندق را چنان عمیق حفر کردند تا از خاک عبور کرد و به آب رسید، نه اینکه طبق دیدگاه عباسی و مهرکی اشاره به عقیده قدما است که زمین را بر شاخ گاو و گاو را بر پشت ماهی و ماهی را در آب می‌پنداشتند و کنایه از نهایت عمق و پستی است.

ح- «چندانک دیگر بار سپردار مگار تیغ در میغ شب زد، چنگیزخان به نفس خویش سوار شد و تمامت حشم را بر مدار شهر بداشت و از اندرون و بیرون جنگ را محتشد و مستعد گشتند و تنگ مکاوحت و مخاصمت تا نماز شام محکم برکشیدند و از گشاد منجنیق و کمان تیر و سنگ پران شد. و لشکر مغول بر دروازه‌ها بایستادند و حشم سلطان را به خروج میدان کارزار مانع آمدند و چون راه مبارزت آن جماعت مسدود شد و بر بساط محاربت بازی‌ها در هم شد و شاه سواران را مجال نماند که اسبان را در میدان جولان آرند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

خاتمی، عباسی و مهرکی به ترتیب فقط به معنا کردن واژه‌های متن یاد شده پرداخته‌اند و در خصوص معنای متن مورد نظر سکوت کرده‌اند (خاتمی، ۱۳۸۷ و

جوینی، ۱۳۹۱)، اما موسویان در خصوص معنای متن یاد شده چنین گفته است: «(لشکر مغول) مانع خروج لشکر سلطان از میدان جنگ شدند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب) که تعبیری نادرست است، چراکه ایشان به ابتدای متن و همچنین دنباله آن هیچ توجه نکرده‌اند که مغولان مردم سمرقند را در شهر سمرقند محصور کرده بودند و با عنایت به همین محصور شدن لشکر سلطان محمد بود که مغولان از بیرون شهر و با پرتاب سنگ از منجنیق و رها کردن تیر از کمان به درون شهر، اهالی سمرقند را بدین شکل می‌کشتند: «و از گشاد منجنیق و کمان تیر و سنگ پرآن شد»؛ بنابراین، مردم سمرقند و حشم و سپاه سلطان که می‌دیدند مغولان با این شیوه قصد داشتند که ابتدا اهالی سمرقند را با سنگ پرتاب شده از منجنیق و تیر باران از پای در آورند و سپس سمرقند را تصرف کنند، می‌خواستند تا از دروازه سمرقند خارج شوند و به میدان مبارزه با مغولان بروند و در صدد رویارویی با مغولان برآیند و مانع پرتاب سنگ و تیر شوند، اما مغولان که دریافته بودند که با متوسل شدن به این شیوه، می‌توانند اهالی شهر و حشم و سپاه سلطان محمد را به خوبی در هم بکوبند، برخلاف دیدگاه موسویان، مانع خروج حشم سلطان از دروازه سمرقند و وارد شدن به میدان جنگ و کارزار با مغولان می‌شدند: «ولشکر مغول بر دروازه‌ها بایستادند و حشم سلطان را به خروج میدان کارزار (خروج از شهر و ورود به میدان کارزار) مانع آمدند».

ط- «و مردمان نیشابور تهوّر می‌نمودند و چون خلق بسیار بودند و لشکر مغول کمتر، بیرون می‌رفتند و جنگ می‌کردند و چون از جان سیر شده بودند، با شیر در کشتی می‌شدند و با وجود نهنگ از راه تهتک در کشتی می‌نشستند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

عباسی و مهرکی در خصوص معنای «تهتک» هیچ اظهار نظری نکرده‌اند، اما موسویان در خصوص معنای این واژه چنین گفته است: «(رسوایی، آبروریزی) (همان) و خاتمی «تهتک» را «رسوا شدن» معنا کرده است (خاتمی، ۱۳۸۷) که با توجه به بافتار متن هیچ‌یک درست نمی‌نماید. چنانکه آشکار است، جوینی در عبارت یاد شده در پی ستایش نیشابوریان است و دلاوری آنان را می‌ستاید و «تهوّر می‌نمودند» و «با شیر (دلاورانه) در کشتی می‌شدند» و «با وجود نهنگ»، گویای دلیری نیشابوریان است؛ بنابراین، «تهتک» در عبارت مورد بحث، چنانکه در فرهنگ بزرگ سخن آمده به معنای «جسارت و بی‌باکی»

آمده است (انوری، ۱۳۸۲) و جمله قرینه جمله آخر «با شیر در کشتی می‌شدند» نیز مؤید دیدگاه نگارندگان است.

ی- «و روز دیگر که ترک تیغ‌زن از مکنم افق سر برزد، تیغ‌زنان ناباک از فتاک اتراک مراکب را گرم کردند و روی به شهر نهادند. فریدون غوری نام که سروری از جمله قاده سلطان بود، با مردی پانصد بر دروازه مترصد بودند و مقاومت را مستعد. از تمکن آن رجوم بر هجوم امتناع نمودند و آن روز تا آخر بر مصارعت و قراع بودند. بعد از آن جغتای و اوکتای با لشکری چون سیل در انخدار و مانند عاصفات ریاح دراختلاف برسیدند و بر سبیل تفرج بر مدار شهر طواف کردند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان در خصوص معنای عبارت «از تمکن آن رجوم بر هجوم امتناع نمودند» چنین استنباط کرده: «لشکر مغول به خاطر قدرت آن سنگباران سخت از طرف مردم شهر، از حمله امتناع می‌کردند» (همان). خاتمی صرفاً به معنا کردن واژه «رجوم» (: سنگسار کردن) پرداخته و در خصوص عبارت اظهار نظری نکرده است (خاتمی، ۱۳۸۷). عبا سی و مهرکی «رجوم» را «شهاب» معنا کرده‌اند و در ادامه، لشکر مغول را شهاب دانسته‌اند و سپس به نوعی دیدگاه موسویان را تکرار کرده: «(مردم خوارزم) جلوی حمله مغولان را گرفتند» (جوینی، ۱۳۹۱) که هیچ‌یک تعبیر درستی نیستند.

در نقد دیدگاه شارحان، جوینی به صراحت در چهار سطر بعدتر گفته است که در خوارزم و حوالی آن هیچ سنگی برای استفاده در منجنیق و پرتاب شدن وجود نداشته است. بنابراین، مغولان مجبور شده بودند از درخت توت، سنگ‌مانندی بسازند و در منجنیق قرار دهند: «و چون در جوار خوارزم سنگ نبود، از درختان توت سنگ‌ها می‌ساختند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان عبارت مورد بحث را به چندگونه معنا کرد؛ یا برخلاف دیدگاه شارحان محترم، «رجوم» به مغولان برمی‌گردد نه مردم خوارزم؛ به این ترتیب که مغولان چون دیده بودند که فریدون غوری در دروازه خوارزم، مترصد و درصدد مقاومت است و سنگی نیز جهت پرتاب یافت نمی‌شود با منجنیق و پرتاب کنده‌های درخت از هجوم و حمله اهالی خوارزم به فرماندهی فریدون غوری جلوگیری می‌کردند تا با این ائتلاف وقت و سیاست کج‌دار و مریز پیش گرفتن و سرگرم کردن خوارزمیان، جغتای و اوکتای فرصت پیدا کنند به یاری مغولان برسند و خوارزمیان را در هم کوبند: «بعد از آن

جغتای و او کتای با لشکری چون سیل در انخدار و مانند عاصفات ریاح در اختلاف برسیدند و سنگ و تیر بر منوال تگرگ بریشان ریزان گرفتند.

علاوه بر این، با توجه به آمدن واژه «تمکن: جای گرفتن، جای گیر شدن»، پیش از رجوم، معنا کردن آن به سنگ باران کردن، سازوار نیست و می‌تواند معانی دیگر «رجوم» که «برادران یا شیاطین» که در فرهنگ‌ها آمده (لغت‌نامه دهخدا) اینجا مراد باشد و با توجه به نبودن سنگ در آن حوالی، منظور این باشد که: «مغولان با دیدن فریدون غوری و یارانش «رجوم» که در آنجا جایگیر شدند، به دلیل قلت تعدادشان، از هجوم و یورش به خوارزمیان امتناع کردند تا سپاه کمکی جغتای و او کتای برسد».

ک- «فی الجملة تولى در دو سه ماه شهرها را با چندین رباع که هر قصبه‌ای از آن شهری است و از تموّج خلایق هر یک از آن بحری، مسلّم کرد و اطراف و اکناف چون کف دست گردانید و گردن‌کشان را که سرافرازی می‌کردند، در دست حوادث پایمال گردانید و آخر همه هرات بود. چون آن را نیز به اخوات آن ملحق کرد، متوجه خدمت پدر شد. طالقان مستخلص نگشته بود که بدو مضاف شد و به مدد او آن نیز گشاده شد» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان و خاتمی در خصوص معنای متن یاد شده سکوت اختیار کرده‌اند، اما عباسی و مهرکی چنین استنباط کرده‌اند که «تولی قبل از استخلاص طالقان به چنگیز خان پیوست» (جوینی، ۱۳۹۱) که تعبیر نادرستی است.

چنانکه در عبارات پیش از عبارت یاد شده، هویدا است، تولی همه جا را تسخیر کرده و اطراف و اکناف را چون کف دست گردانیده و بعد از تصرف هرات، رو، سوی درگاه پدر کرده، اما طالقان را که در سر راه هنوز تسخیر نشده بود به هرات افزود و به کمک او طالقان نیز تسخیر شد. بنابراین، برخلاف دیدگاه شارحان، مرجع «بدو مضاف گشت»، هرات است نه چنگیز؛ یعنی طالقان نیز سرنوشت هرات را پیدا کرد و تسخیر شد. اتفاقاً ادامه متن نیز «و به مدد او آن نیز گشاده شد»، مؤید دیدگاه نگارندگان است و گرنه با احتساب دیدگاه شارحان محترم، عبارت سپسین، معنای محصلی ندارد و با عبارات پیش از خود نامرتب می‌نماید.

این نیز گفتنی است که ارجاع دادن ضمیر «او» به غیر ذی‌روح از ویژگی‌های سبکی تاریخ جهانگشا بوده است و بهار در کتاب سبک‌شناسی به این نکته به صراحت اشاره کرده و برای آن نمونه‌های مختلفی را بیان کرده است (بهار، ۱۳۷۷).

ل- «تمامت مرغزبان را بر لشکر و حشریان قسمت کردند. آنچ مجمل می‌گویند نفری را از لشکری سیصد چهار صد نفس رسیده بود که بکشتند و ارباب سرخس به انتقام قاضی - مبالغت کسی که از اسلام و دین بی‌خبر باشد- به تقدیم می‌رسانید و در اذلال و ارغام مبالغت می‌نمود» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان در توضیح عبارت یاد شده چنین گفته است: «این عبارت ظاهراً مقداری اغتشاش یا سوء تألیف دارد. از سیاق داستان مشخص است که مغول‌ها مردم سرخس را به انتقام خون قاضی سابق‌الذکر شدیداً قتل‌عام و تحقیر کردند. اما عبارت به طور واضح این مفهوم را نمی‌رساند. نبود یک «را» بعد از «ارباب سرخس» به شدت محسوس است. فعل این عبارت، «به تقدیم می‌رسانید» نیست، «مبالغت کردن» است که فعلی است مرکب. تفکیک اجزای این فعل به ثقلت عبارت افزوده است. جمله «کسی که از اسلام و دین بی‌خبر و یقین باشد» ظاهراً به مغول‌ها راجع است، ولی به هیچ وجه بلیغ نیست. ارجاع آن به قاضی یا مردم سرخس نیز کاملاً غلط است» (همان).

خاتمی در توضیح متن یاد شده چنین گفته است که «به بهانه انتقام قاضی در حق ارباب سرخس، در حد کسی که از اسلام و دین بی‌خبر است، مبالغه می‌نمودند» (خاتمی، ۱۳۸۷) که دیدگاه‌های یاد شده همه نادرست هستند.

عباسی و مهرکی درخصوص معنای متن مورد نظر، معنایی معقول‌تر، اما ناقص ارائه کرده‌اند: «ظاهراً یعنی بزرگان سرخس به انتقام خون قاضی شمس‌الدین که به دست اهالی مرو کشته شده بود، در کشتن اهالی مرو که آن‌ها را بی‌خبر از اسلام و دین می‌دانستند، مبالغت می‌کردند» (جوینی، ۱۳۹۱).

در نقد توضیحات موسویان باید یادآور شد که اولاً این مردم مرو هستند که کشته می‌شوند، نه مردم سرخس؛ چنانکه در جمله نخست به این امر تصریح شده: «تمامت مرغزبان را بر لشکر و حشریان قسمت کردند... (تا آن‌ها را) بکشتند». همچنین برخلاف نظر ایشان، «ارباب سرخس» در این جمله فاعل است، نه مفعول و احتیاج به «را» ندارد. در واقع در این عبارت، اربابان سرخس، همان حشریان (سپاه نامنظم و

چریک) هستند که در بین سپاهیان مغول‌اند و به انتقام قاضی شمس‌الدین که به وسیلهٔ مروزیان شکسته شده در اذلال و ارغام و قتل عام مردم مرو زیاده‌روی می‌کردند، چرا که مروزیان با کشتن قاضی شمس‌الدین در سرخس، بسیاری از سرخسی‌ها را طعمهٔ شمشیر مغول کرده بودند.

علاوه بر این، برخلاف نظر موسویان، عباسی و مهرکی، جملهٔ معترضة «مبالغتِ کسی که از اسلام و دین بی‌خبر باشد» به اربابان سرخس برمی‌گردد، نه مروزیان یا لشکر مغول، چرا که این اربابان سرخس بودند که چنان در کشتن مردم مرو زیاده‌روی می‌کردند که گویی از دین و اسلام بویی نبرده‌اند.

م- «مگر آن دو بدبخت دیو آسا که در مقدمه بودند با صد هزار مرد هرچند چون باد از آب بگذشتند، اما لشکری که پیشتر از آن عبیه کرده بودند، آتش دمار در آن خاکساران زدند و فرمان شد تا اکثر لشکر عمل اصحاب لوط با ایشان به جای آورند چنانکه اندیشه داشتند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

عباسی و مهرکی و خاتمی در خصوص متن مورد نظر هیچ اظهار نظری نکرده‌اند، اما موسویان چنین استنباط کرده که «یعنی از همان چیزی که می‌ترسیدند» (همان) که معنای نادرستی نیست، اما می‌تواند با توجه به دیوصفتی مغولان و پیشینهٔ سپاه این حاکمان اهریمنی، مراد از «چنانکه اندیشه داشتند»، این باشد که «چنانکه فکرش را می‌کردند و انتظارش را داشتند» و این عبارت خود دال بر این است که گویا تجاوز لشکر مغول به اسرا، شیوه‌ای معهود در میان آن‌ها بوده، چنانکه ختاییان پیش از اینکه مغولان دست به کار شوند، خود فکرش را می‌کردند.

ن- «در میان تحف لعلی ممسوح که او را از آباء و اجداد فتوح رسیده بود فرستاد، نقش محمد رسول‌الله بالا نوشته و نام پدران به ترتیب در شیب آن مهر کرده، حکاکان را بفرمود تا نام محمدی برقرار از جهت تبرک و تیمن بگذاشتند و نام سلاطین حکم کردند و نام قآن را در آخر نام پیغامبر علیه‌السلام و اسلام تقریر کردند و نام مُرسل آن» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

علامه قزوینی در برابر واژهٔ «ممسوح» علامت سؤال گذاشته‌اند و از وجود آن اظهار شگفتی کرده‌اند (جوینی، ۱۳۸۵ ب) در حالی که لعل ممسوح آن است که آن را به شکل

مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشند و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند و دست نخورده باشد، عجمی گویند (لغت‌نامهٔ دهخدا) و جالب است که در عبارت یاد شده نیز به صراحت آمده که حکاکان نام حضرت محمد (ص) و قآن را بر آن لعل حک کرده‌اند.

س- «هر مزوری وزیری و هر مُدبری دبیری و هر مستدفتی مستوفی و هر مسرفی مشرفی» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان در توضیح واژه «مستدفتی» نوشته است: «ضبط این کلمه در نسخهٔ مرحوم قزوینی به همین شکل است و مقصود از این کلمه و ضبط آن معلوم نشد» (همان). عباسی و مهرکی واژه یاد شده را «لباس گرم پوشنده و راحت طلب و پشمینه‌پوش» معنا کرده‌اند. (جوینی، ۱۳۹۱). خیرالله محمودی پیشنهاد داده است که صورت «مستدفتی» را از نسخه بدل (د) اخذ کنیم و با افزودن یک تشدید و کسره به آن، واژه را به شکل «مستدفتی» به معنای «دلاک و آرایشگر» تلقی کنیم، اما به نظر می‌رسد که صورت صحیح این کلمه، همان «مستدفتی» است که در نسخه (ه) به صورت کامل آمده و در متن که منطبق بر نسخه اساس (نسخه الف) است، بدون همزه آمده است و قزوینی نگذاشتن همزه برای کلمه‌های همزه‌دار را از ویژگی همین نسخه دانسته‌اند (جوینی، ۱۳۸۵ ب). بنابراین، ضبط «مستدفتی» به معنای «گرمی‌خواهنده در آغوش کسی» (لغت‌نامهٔ دهخدا) و «توسعاً مخنث و مفعول جنسی و مأیون» درست و با متن سازوار است.

ع- «و اکنون چندان مومن و موحد روی بدان جانب نهاده است و تا اقصای دیار مشرق رسیده و ساکن و متوطن گشته که از حدّ حصر و احصا تجاوز نموده است: بعضی آنست که به وقت استخلاص ماوراءالنهر و خراسان به اسم پیشه‌وری و جانورداری، جماعتی را به حشر بدان حدود رانده و طایفه‌ای بسیار آنند که از منتهای مغرب و عراقین و شام و غیر آن از بلاد اسلام بر سبیل تجارت و سیاحت طوفی کرده اند و به هر طرفی و شهری رسیده و شهرتی یافته و طرفه ای دیده عصای قرار آنجا انداخته اند و نیت اقامت کرده ...» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان، خاتمی، عباسی و مهرکی به ترتیب واژه «حشر» را به معنای چریک و سپاه نامنظم دانسته‌اند (همان، خاتمی، ۱۳۸۷ و جوینی، ۱۳۹۱) که در اینجا نادرست

می‌نماید. در اینجا به معنای «به زور راندن و جلای از وطن» است؛ چنانکه در لغت‌نامه نیز یکی از معنای حشر، «راندن از وطن» آمده است (لغت‌نامه دهخدا). در فرهنگ واژگان قرآن نیز «حشر» به معنای «بیرون کردن و کوچ دادن قومی از قرارگاهشان به زور و جبر» آمده است (www.vajehyab.com). علاوه بر این، یکی از معنای «حشر» به بیگاری کشیدن و کار بی‌مزد است که این معنا نیز در عبارت مورد بحث مناسب است، اما با توجه به فعل «راندن»، همان «به زور راندن از وطن» ارجح است؛ البته دهخدا معنای دوم را ارجح می‌داند، چون همین عبارت مورد بحث را شاهد مثال معنای بیگاری آورده است: «حشر: بیگاران. سخرگان. به شاه کارگرفتنگان از چته و چریک و غیر آن: «پیشتر نامه رفته بود به بوعلی کوتوال تا حشر بیرون کند و راه برو بند [از برف] و کرده بودند که اگر بنرفته بودندی ممکن نبودی که کسی بتوانستی رفت و راست به کوچه مانست» (تاریخ بیهقی)، «این کوشک به چهار سال برآمد و بیرون از حد نفقات کرد و حشر و مرد بیگاری به اضعاف آن آمد» (همان)، «این همه قصرها پدرم کرد و از هیچ کس حشر نخواست» (تاریخ سیستان) و «به وقت استخلاص ماوراءالنهر و خراسان به اسم پیشه‌وری و جانورداری جماعتی را به حشر بدان حدود راندند» (جهانگشای جوینی به نقل از لغت‌نامه دهخدا).

ف- «و چون هم به واسطه بطر ثروت و عز رفعت اکثر امصار و بیشتر اقطار به عصیان و نغار تلقی نمودند و از قبول طاعت او سرکشیدند؛ خاصه بلاد اسلام از سر حد ترکستان تا اقصی شام هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که به خلاف پیش آمد او را با اهل و بطلانه و خویش و بیگانه ناچیز کردند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان مراد از «نغار» را «رمیدن و فرار کردن» دانسته که نادرست می‌نماید (همان). خاتمی بدون هیچ توضیحی، فقط معانی متعدد واژه را که «دوری و رمیدگی و رفتن برای جنگ» است از لغت‌نامه دهخدا آورده، بدون اینکه تبیین کند که کدام معنا در این عبارت سازوارتر است؛ به‌ویژه که دوری و رمیدگی به نوعی در تناقض با رفتن برای جنگ است و از این رو، همه معنای یاد شده نمی‌تواند در ست باشد (خاتمی، ۱۳۸۷). عباسی و مهرکی نیز بنا بر تتبع از لغت‌نامه دهخدا، واژه یاد شده را «رمیدگی و تنفر و دوری» معنا کرده‌اند (جوینی، ۱۳۹۱) که نادرست است و با «عصیان» و «از قبول طاعت سرکشیدن» هم‌ساز نیست.

در نقد توضیحات یاد شده باید گفت که اگر پادشاهی، صاحب طرفی یا امین شهری از رویارویی با سپاه مغولان می‌گریخت، نیاز به نابود شدن نداشت و طبیعتاً کسی باید نابود می‌شد که از در مخالفت و جنگ و عصیان با مغولان در آید. بنابراین، «نفار» در عبارت مورد بحث، چنانکه در لغت‌نامه دهخدا نیز به آن اشاره شده به معنای «از در جنگ وارد شدن و سر به شورش گذاشتن و عصیان» است که با این معنا با عبارت پیش و پس از خود نیز در کمال پیوند و هماهنگی است.

ص- «لشکری اندر شیوه رعیت که احتمال صنوف مئون کنند و بر ادای آنچه برایشان حکم کنند از: قویجور و عوارضات و اخراجات صادر و وارد و ترتیب یام و اولاغ علوفات ضجرت نکنند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان، عباسی و مهرکی به ترتیب، دو واژه «صادر و وارد» را «صادرات و واردات» معنا کرده‌اند که نادرست می‌نماید (همان و جوینی، ۱۳۹۱)، چراکه استنباط «صادر و وارد» در معنای «صادرات و واردات» معنایی امروزی است که در گستره ادبیات کلاسیک رایج نبوده است. علاوه بر این، در تاریخ جهانگشا باز هم این دو واژه به کار رفته که نمی‌توان چنین معنایی را از آن استنباط کرد: «و چند را به خرابات و رسول‌خانه فرستادند تا خدمت صادر و وارد کنند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

همچنین علاوه بر جوینی، نویسندگان متقدم‌تر از او نیز صادر و وارد را در معنایی غیر از «صادرات و واردات» به کار برده‌اند؛ چنانکه نظامی عروضی در داستان فرخی سیستانی آورده است: «فرخی چون بشنید مایوس گشت و از صادر و وارد استخبار می‌کرد که در اطراف و اکناف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد» (نظامی عروضی، ۱۳۳۷). بنابراین، با توجه به مطالب گفته شده روشن است که مراد از «صادر و وارد» نه «صادرات و واردات»، بلکه افرادی هستند که به قلمرو مغول وارد می‌شدند یا از آن خارج می‌گشتند و طبعاً هنگام ورود یا خروج، مالیاتی از آن‌ها وصول می‌شده است.

ق- «و سبب بت پرستی ایغوران آن بودست که در آن وقت ایشان علم سحر می‌دانستند که داندگان آن حرفت را قامان می‌گفتند. و در این عهد در میان مغولان قومی هستند که ابنه بر ایشان غالب می‌شود و اباطیل می‌گویند و دعوی می‌کنند که شیاطین مسخر ماست و از احوال اعلام می‌دهند. و از چند کس تفحص رفته است می‌گویند که ما

شنیده‌ایم که ایشان را شیاطین به روزن خرگاه می‌آیند و با ایشان سخن می‌گویند. و ممکن که ارواح شریره را با بعضی از ایشان الفتی باشد و اختلافی کند. و قوت عمل آن جماعت وقتی است که در آن ساعت اطفای شهوت طبیعی کرده باشند از منفذ براز» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

محمودی پیشنهاد داده است که به جای کلمه «ابنه» کلمه «اجنه» را قرار دهیم تا متن، بار معنایی محصلی پیدا کند. محمودی این جن را جن تابعه دانسته‌اند و در مورد آن توضیحاتی مفصل داده و شاهد مثال‌هایی از شاعرانی همچون ناصرخسرو و رودکی آورده (محمودی، ۱۳۸۴) که دیدگاهی نادرست است.

خاتمی نیز در متن یاد شده واژه «براز» را به صورت «به راز» نوشته و «راز گونه» معنا کرده که نادرست است (خاتمی، ۱۳۸۷)، چرا که «براز» به معنای «مدفوع» است و با واژه «منفذ» کاملاً سازوار و مراد از «منفذ براز»، نشیمنگاه و مقعد است.

ر- «تمامت آن اقوام که در آن حدود بودند نظاره‌کنان، خدمت بر موافقت پسران ملوک می‌داشتند تا به وقت بازگشت هر پسری را نامی نهادند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

با وجود سکوت خاتمی و موسویان، عباسی و مهرکی در خصوص معنای متن یاد شده چنین گفته‌اند: «به همراه آنان و مانند آن‌ها خدمت می‌کردند» (جوینی، ۱۳۹۱) که معنایی گنگ و مبهم است. این عبارت در توصیف بازگو کردن داستان متولد شدن سه فرزند از یک درخت که در کتاب‌های ایغوران ثبت شده بود، آمده است و با توجه به اینکه یکی از معانی «موافقت»، همانندی و مشابَهت است (لغت‌نامهٔ دهخدا)، مراد از عبارت مورد بحث، این است که مردم آن دیار که نظاره‌گر این ماجرا بودند، خدمت و احترامی که به آن پسران می‌گذاشتند، مانند خدمت و احترامی بود که به پسران ملوک و پادشاهان می‌گذاشتند. به عبارت دیگر، آن پسران را مانند پسران و فرزندان پادشاهان خدمت می‌کردند.

ش- «چون سلطان با کورخان عصیان آغاز نهاد و امرای دیگر که در طرف شرقی بودند، سرکشی می‌کردند و به حمایت چنگیزخان تو سل می‌جستند و از شر او به عنایت او امان می‌یافتند» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

با وجود سکوت عباسی، مهرکی و خاتمی، موسویان در خصوص معنای متن مورد نظر چنین گفته است: «از شرّ سلطان محمد به عنایت چنگیز پناه می‌بردند. استبعادی ندارد که «شر او» را شرّ خود چنگیز فرض کنیم» (همان) که مرجع او را چه سلطان محمد بدانیم و چه چنگیز نادرست است، چرا که مراد از «طرف شرقی»، مناطق شرق قراختای (محل حکومت کورخان) است. بنابراین، با توجه به این واقعیت معقول‌تر است که چنین استدلال کنیم که مردم نواحی شرقی قراختای که دست به شورش و عصیان علیه کورخان زده بودند از شر کورخان (نه شر سلطان محمد یا چنگیز) به عنایت چنگیزخان متوسل شده بودند.

ت- «و او [تیمور ملک] دوازده زورق ساخته بود سرپوشیده و بر نمد تر گل به سرکه معجون اندوده و دریچه‌ها در گذاشته، هر روز بامداد بر هر جانبی شش روان می‌شد و جنگ‌های سخت می‌کردند و زخم تیر بر آن کارگر نبود و آتش و نطف و سنگ‌ها در آب می‌ریختند او فرا آب می‌داد و به شب شیخون می‌برد خواستند تا مضرّت آن را دفع کنند دست نمی‌داد» (جوینی، ۱۳۸۵ ب).

موسویان در خصوص معنای عبارت «فرا آب می‌داد» چنین گفته‌اند: «یعنی همه را به آب می‌داد (هدر می‌داد)» (همان) که تعبیری نادرست است. عباسی و مهرکی چنین استنباط کرده‌اند که: «فرا آب دادن: به آب انداختن. در آب ریختن. ایهامی نیز به معنای کنایی آن یعنی باطل کردن دارد، مانند به باد دادن.» (جوینی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۰۷) که این دیدگاه نیز با متن ناهمخوان است.

در نقد دیدگاه‌های مطرح شده، شایان یادآوری است که وقتی قایقی سرپوشیده باشد و فقط دریچه‌هایی برای پرتاب تیر یا نیزه در آن تعبیه شده باشد، این قابلیت را ندارد تا سرنشینانش بتوانند سنگ‌هایی را که بر روی سقف قایق فرود می‌آمده، از روی سقف برداشته، به رود بیاندازند تا قایق از صدمه در امان باشد و یا سنگ‌هایی را که مغولان برای پُر کردن رود و در جهت ساختن پُل در آب می‌ریختند، به آب اندازد یا هدر دهد.

لذا با توجه به سرپوشیده بودن قایق و مقاوم بودن در برابر سنگ و نیز ضد حریق بودن آن، تیمور ملک تمامی سنگ‌ها و و شیشه‌های نفتی و گوی‌های آتشی را که به سمت او پرتاب می‌شد، «به هیچ می‌شمرد» و با خیالی آسوده، به شیخون دست می‌یازید. پس «فرا آب دادن» به معنای «به هیچ شمردن و اهمیت ندادن و نادیده انگاشتن» است که نجم‌الدین

رازی، هم‌عصر جوینی نیز در مرصادالعباد همین تعبیر را به کار برده: «محبّت در بکوفت، محنت جواب داد ای من غلام آنکه از آن خود فرا آب داد» (رازی، ۱۳۸۶).

بحث و نتیجه‌گیری

در این جستار با واکاوی تاریخ جهانگشا، روشن شد که در برخی موارد شارحان گرانقدر چنانکه بایسته است، معنای عبارات را تبیین و تشریح نکرده‌اند و از این رو با تکیه بر قراین درون‌متنی و برون‌متنی، در این جستار کوشش شده که معنایی درخورتر و سازوارتر با متن، برای هریک از عبارات ارائه گردد که برخی از موارد مهم حاصل از پژوهش به شرح زیر است. «قواد»، نه به معنای رهبر و پیشرو، بلکه به معنای «دیوث، قلتبان، زن‌جلب و کشخان» به کار رفته است. «آهنین بودن رکاب» مغولان، نشان از حال خفت‌بار مغول پیش از چنگیز دارد و آن را دال بر کامیاری دانستن نادرست است. «باد بر کسی جستن»، نه به معنای هوای تازه رسیدن بلکه به معنای بخت و اقبال رو کردن به کسی است، «تهتک» به معنای جسارت و بی‌باکی است نه رسوایی و آبروریزی، «اندیشه داشتن» به معنای انتظار داشتن است نه ترسیدن، «لعل ممسوح»، لعلی است که بر خلاف لعل عجمی به یکی از اشکال هندسی تراشیده شده باشد، «مستدفئی» نه به معنای لباس گرم پوشنده و راحت‌طلب و پشمینه‌پوش است، نه صورت دیگر «مستدفئی» به معنای دلاک و آرایشگر، بلکه معنای مخنث و مفعول جنسی و مأبون به کار رفته است، «حشر» نه به معنای چریک و سپاه نامنظم، بلکه در معنای به زور راندن و جلای از وطن یا بیگاری کشیدن و کار بی‌مزد به کار رفته است، «نفار» نه به معنای دوری و رمیدگی بلکه مراد از در جنگ وارد شدن و سر به شورش گذاشتن و عصیان است، «صادر و وارد» نه به معنای صادرات و واردات، بلکه به معنای افرادی که به قلمرو مغول وارد می‌شدند یا از آن خارج می‌گشتند، به کار رفته است، «ابنه» شکل دیگری از اجنه نیست، بلکه با همین نویسنش درست است و در معنای مفعول جنسی و مخنث به کار رفته است، «براز» نه شکل دیگری از «به راز»، بلکه با همین نویسنش به معنای مدفوع به کار رفته است و مراد از «منفذ براز»، نشیمنگاه و مقعد است، «خدمت بر موافقت پسران ملوک داشتن» به معنای خدمت و احترامی که به آن پسران می‌گذاشتند، مانند خدمت و احترامی بود که به پسران ملوک و پادشاهان می‌گذاشتند، به کار رفته است. «فرا آب دادن» در معنای به هیچ شمردن به کار رفته است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Mahmoud Rezaei Dasht Arzhaneh
Jamal Ansari Jaberi



<https://orcid.org/0000-0001-7925-7076>



<https://orcid.org/0000-0002-7924-7075>

منابع

- انوری، حسن. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۳. چ دوم. تهران: سخن
- بهار، محمد تقی. (۱۳۳۷). سبک‌شناسی نثر یا تاریخ تطور نثر فارسی. ج ۳. چ ششم. تهران: امیرکبیر.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۶). کلیات آثار. به کوشش فرامرز ندایی. چ اول. تهران: هما.
- جوینی، عظاملک. (۱۳۸۵). الف. تاریخ جهان‌گشا. تصحیح محمد قزوینی. چ چهارم. تهران: دنیای کتاب. چاپ چهارم.
- _____ (۱۳۸۵). ب. تاریخ جهان‌گشا. تصحیح محمد قزوینی و توضیح شاهرخ موسویان. چ اول. تهران: داستان.
- _____ (۱۳۹۱). تاریخ جهان‌گشا. مقدمه. تصحیح و تعلیقات حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی. چ سوم. تهران: زوآر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۶). دیوان غزلیات. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. چ چهل و دوم. تهران: صفی‌علیشاه.
- خانمی، احمد. (۱۳۸۷). شرح مشکلات تاریخ جهان‌گشای جوینی. تهران: علم.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۱). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دایره‌المعارف اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۸۷). مرصادالعباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. چ هجدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاردگر، یحیی. (۱۳۸۶). نقدی بر تعلیقات تاریخ جهان‌گشا. پژوهش‌های ادبیات عرفانی، (۴)، ۱۶۵-۱۹۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دایره‌المعارف اسلامی.
- محمودی، خیرالله. (۱۳۸۴). تأملی در چند واژه مبهم تاریخ جهان‌گشا. نشریه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. (۳)، ۲۲-۱۵۱، ۱۴۵.
- معین، محمد. (۱۳۶۰). فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر.

منشی، ابوالمعالی نصرالله. (۱۳۸۵ب). *کلیله و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چ بیست و نهم. تهران: امیر کبیر.

نظامی عروضی سمرقندی. (۱۳۷۷). *چهارمقاله*. طبق نسخه تصحیح شده مرحوم محمد قزوینی. توضیح محمد معین. چ یازدهم. تهران: امیر کبیر.

References

- Anwari, H. (1382). *Great Culture of Speech*. Vol 3, Second Edition. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Bahar, M. (1337). *Stylistics of Prose or the History of the Evolution of Persian Prose*. Vol 3. Sixth Edition, Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
- Saadi, M. (2007). *General Works*. by Faramarz Nedayi. First Edition. Tehran: Homa. [In Persian]
- Joveyni, A. (1385AB). *History of the Conqueror of the World*. Edited by Mohammad Qazvini. Fourth Edition. Tehran: Donyaye Ketab. [In Persian].
- _____. (1385BB). *History of the Conqueror of the World*. Corrected by Mohammad Qazvini and Explained by Shahrokh Mousaviyan. First Edition. Tehran: Dastan. [In Persian].
- _____. (1391). *History of the Conqueror of the World*. Introduction, Correction and Comments by Habibaullah Abbasi and Iraj Mehraki, Third Edition. Tehran: Zovar. [In Persian].
- Hafez, SH. (2007). *Divan Ghazaliat*. Forty-Second Edition. By Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Safi Alisha. [In Persian]
- Khatami, A. (1387). *Description of the Problems of the History of the Conqueror of the World*. Tehran: Alam. [In Persian].
- Khaleghi Motlagh, J. (1391). *The Notes of Shahnameh*. Tehran: Islamic Encyclopedia Center. [In Persian]
- Dekhoda, A. (1998). *Dictionary*. Under the Supervision of Mohammad Moin and Seyed Jafar Shahidi. Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Razi, N (1387). *Ambush of Worshipers*. by Mohammad Amin Riahi. Eighteenth Edition Tehran: Elmi Farhangi. [In Persian]
- Kardgar, Y, (2007). A Critique of the Commentaries on the History of the World. *Journal of Mystical Literature Research*. (4). 165- 195. [In Persian].
- Ferdowsi, A (1386). *The Book of Kings*. by Jalal Khaleghi Motlagh. Tehran: Islamic Encyclopedia. [In Persian]
- Mahmoudi, K. (1384). Reflection on some Ambiguous Words in the History of the World. *Journal of Social Sciences and Humanities*. Shiraz University. 22(3). 145- 151. [In Persian]
- Moein, M. (1360). *Encyclopedia of Moein*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]

- Monshi, A. (2006b). *Kelileh and Demneh*. Corrected and Explained by Mojtaba Minavi, Twenty-Ninth Edition. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Arooz Samarkandi, N. (1998). *Four Articles*. According to the Corrected Version of Mohammad Qazvini. Explanation of Mohammad Moin, 11th Edition. Tehran: Amirkabir. [In Persian]